



جان راولز

لیبرالیسم

نظریه بر نظریه

حمید دباشی

اشاره

جان راولز از بحث‌انگیزترین و تأثیرگذارترین فیلسوفان سیاسی معاصر است. وی در مقام نظریه‌پرداز لیبرالیسم پروژه خود را با مقاله «عدالت به منزله انصاف» (۱۹۵۸) آغاز کرد و سپس با دو کتاب مهم نظریه عدالت (۱۹۷۱) و لیبرالیسم سیاسی (۱۹۹۳) به شرح و بسط نظریه لیبرالیسم خویش پرداخت.

حمید دباشی در مقاله زیر به بررسی و تحلیل لیبرالیسم جان راولز می‌پردازد. وی با ریشه‌یابی نظریات راولز در آرای فیلسوفان متقدم عصر روشنگری، مفاهیم کلیدی نظریه لیبرالیسم وی را توضیح داده است. به اعتقاد راولز همان گونه که نظریات علمی معطوف و متمهد به ایده «حقیقت» هستند، نظریات سیاسی - اجتماعی نیز باید به ایده «عدالت» متمهد و وفادار باشند. به این ترتیب قائمه لیبرالیسم راولز بر اصل عدالت استوار است. مؤلف بررسی آرای راولز را از کتاب نظریه عدالت آغاز می‌کند و تحول این نظریه را در کتاب لیبرالیسم سیاسی دنبال می‌کند.

راولز بار دیگر نظر سودانگاران، که معتقد به «خیر کثیر برای اکثریت» بودند، معتقد است «انصاف» در جامعه‌ای که به تعادلی میان اخلاقیات و سیاست رسیده، به معنای بهره‌مندی همگان از سه موهبت آزادی، قدرت و ثروت است.

۱

جان راولز استاد بازنشسته فلسفه دانشگاه هاروارد و یکی از برجسته‌ترین نظریه‌پردازان لیبرالیسم در فلسفه سیاسی معاصر است. معروفترین اثر فلسفی جان راولز کتاب نظریه عدالت است که در سال ۱۹۷۱ میلادی منتشر شد و وی را در زمره فیلسوفان طراز اول لیبرالیسم جهان قرار داد. برخی از صاحب‌نظران بر این باورند

که کتاب نظریه عدالت جان راولز مهمترین اثر فلسفه سیاسی لیبرالیسم در نیمه دوم قرن بیستم است. بعد از چاپ و انتشار این کتاب صاحب‌نظران جنبه‌های مختلف نظریات جان راولز را مورد نقد و نظر قرار دادند. خود جان راولز نیز ظرف سالهای بعد از انتشار اولیه نظریه عدالت طی سخنرانیها و مقاله‌های متعدد به تجدیدنظر در برخی از نظریات خود پرداخته است. نظریه «عدالت» جان راولز مستقیماً ریشه در آرای فلاسفه صدر عصر روشنگری و بخصوص در افکار سه فیلسوف برجسته این عصر جان لاک، ژان ژاک روسو و امانوئل کانت دارد. اهم مقولات فلسفی که نظریه «عدالت» جان راولز بر آنها مبتنی است مقولاتی است از قبیل ماهیت «خیر» و «شر»، احساس «گناه»، تعریف «سعادت»، اصول ژوانشناسی «اخلاق»، حدود و ثغور «تکامل‌گرایی»، جایگاه «اختیار عقلانی»، مفهوم «حقوق» حقه و بلاشرط، چند و چون حکومت «قانون»، مفهوم «احترام به خود»، ضرورت «توازن» اجتماعی، نظریه‌های «غایت‌انگاری» و «حجاب غفلت». نظریه «عدالت» جان راولز را از منظر هر یک از این مقولات و حتی مقولات مشابه دیگری می‌توان بررسی کرد. ولی اساس نظریه وی و وجه مشترک همه این مقولات در کتاب نظریه عدالت استوار کردن مقوله «عدالت» بر مفهوم مجرد «انصاف» است. مفاهیم «عدالت» و «انصاف» نزد جان راولز مستلزم نوعی ساختار اجتماعی است که وی آن را «متعادل» و «موزون» می‌نامد، یعنی جامعه‌ای که در آن ارکان و نهادها و باورهای مختلف اجتماعی به نوعی سازگاری مفهومی و نیز کارایی سیاسی دست یافته است. جامعه متعادل و موزون جامعه‌ای است که در فرضیات بدیهی اخلاقی و نیز در کارکرد عملی سیاسی‌اش به توازنی استوار و سنخیت جامعی در اخلاقیات نظری و عملی نایل شده است. در این جامعه همچنین توافق بالنسبه وسیعی بین افراد حقیقی، اشخاص حقوقی و نهادهای

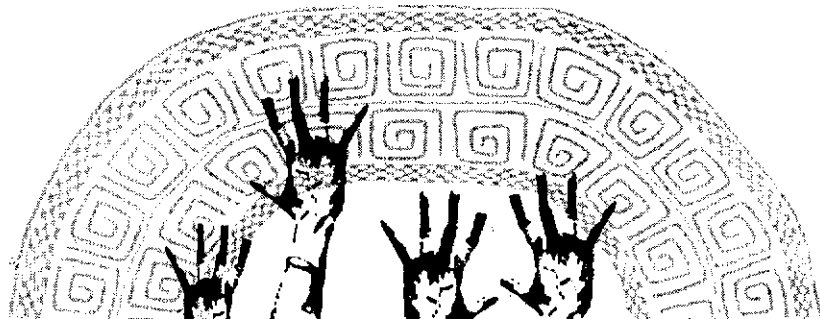
اجتماعی و سیاسی درباره تعریف زندگی مقرون به سعادت وجود دارد. در چنین جامعه‌ای «سعادت» و چگونگی دست یافتن به آن برآیند گفت و گویی مستمر بین افراد و نهادهای مختلف جامعه است (نهادهایی که از افراد معقول، مختار تشکیل شده‌اند). براساس چنین تعریف مشترکی از زندگی فرهیخته و مقرون به سعادت همگانی است که جان راولز معتقد است افراد و نهادهای یک جامعه می‌توانند به تعریفی مشترک از «عدالت» دست یابند و در شئون سیاسی و اجتماعی خود آن را به کار بندند. بنابراین اصول بنیانی «عدالت» و «انصاف» نزد جان راولز محصول تبادل نظر بین افراد مختار و معقول تلقی می‌شود، شهروندان جامعه‌ای مدنی که هر یک مستقلاً به منافع فوری و آتی و شخصی و جمعی خویش واقفند. از آن مهمتر، این افراد به این اصل نیز وقوف دارند که وجود یک جامعه نتیجه توافقی اصولی یا ضمنی بین افراد آن جامعه است، بدون کوچکترین تضمینی دال بر چگونگی موضع اجتماعی تک تک آنها در جامعه‌ای که بدین منوال به وجود آمده است. به نظر راولز، انسانهای اجتماعی به ماهیت «اجتماعی» حیات وقوف کامل دارند. صرف حضور آگاهانه در جامعه لیبرال تأثیری وجودی و بالمال ماهوی بر انسانهای اجتماعی نظریه جان راولز دارد. نکته اساسی در این خصوص این است که توافق ضمنی و تلویحی و یا مسجل و مضبوطی که موجب شکل گیری یک جامعه لیبرال می‌شود، مستقل از کم و کیف بهره‌وری افراد سازنده آن جامعه است. اصول بدیهی و تخطی ناپذیر در این جامعه عبارتند از: ۱) حداکثر آزادی ممکن برای همه افراد جامعه و ۲) توزیع عادلانه ثروت و قدرت بین افراد جامعه به استثنای مواردی که توزیع نامساوی به نفع همگان بوده و نیز همه افراد جامعه بالقوه امکان بهره‌وری غیرمتساوی را داشته باشند.

نظریه «عدالت» جان راولز مبتنی بر نظریات مشابه و بنیانی متفکران صدر عصر روشنگری نظیر جان لاک (متوفی ۱۷۰۴ میلادی)، ژان ژاک روسو (متوفی ۱۷۷۸ میلادی) و امانوئل کانت (متوفی ۱۸۰۴ میلادی) است. نظریه «عدالت» راولز مقوله «قرارداد اجتماعی» و فلسفه اخلاق مجزا شده از اسکولاستیسم مسیحی را، که ریشه در پروژه مدرنیته قرن هجده و نوزده میلادی دارد، به شرایط اجتماعی دهه‌های آخر قرن بیستم نزدیکتر می‌کند. در نتیجه کتاب *نظریه عدالت* در واقع نوعی بیانیه دفاع از حقانیت «جامعه لیبرال» تلقی می‌شود که براساس آن قراردادی ضمنی و یا علنی متضمن رشد و بقای چنین جامعه‌ای می‌شود. جان راولز نیز همچون پاره‌ای فیلسوفان عصر روشنگری معتقد است که «عدالت» ذاتی نهادهای اجتماعی است به همان نحو که دریافت «حقیقت» ذاتی و مورد ادعای نظریه‌های علمی است. هیچ توجیه و تفسیر و تعلیلی نمی‌تواند عدول از اصل «عدالت» را موجه سازد. از نظر جان راولز حتی اصل حفظ و

بقای جامعه نمی‌تواند بر تخطی از اصل بنیانی «عدالت» اولویت داشته باشد. «عدالت» متضمن حفظ و بقای حقوق حقه و بلافصل تک تک افراد و نیز حقانیت و تمامیت حقوقی نهادهای دموکراتیک در یک جامعه است که هیچ مصلحتی نمی‌تواند آن را زیر پا بگذارد. در واقع نقد جان راولز متوجه نظریه پردازان «منفعت باور» و «سود و زیان سنجی» نظیر جان استوارت میل (متوفی ۱۸۷۳ میلادی) است که قربانی شدن حقوق حقه برخی آحاد و نهادهای اجتماعی را برای تضمین رفاه و آسایش اکثریت امری قابل قبول می‌دانستند. جان راولز با تعمیم نظریات لاک، روسو و کانت نظریه «منفعت گرایان» را رد می‌کند و به اصل اصیل و غیرقابل تخطی حقوق حقه و بلافصل همگی افراد یک جامعه قائل می‌شود، به نظر او تنها از این طریق است که «عدالت» و «انصاف» تضمین می‌شود. اصولاً در چارچوب فلسفه سیاسی جان راولز هیچ مرجع و مأخذی صلاحیت تشخیص «مصلحت عام» را ندارد تا در موضع تصمیم قرار گیرد.

در *نظریه عدالت*، جان راولز متوجه ضرورت غیرقابل اجتناب شکل گیری جامعه برای تولید اقتصادی با کارایی هر چه بیشتر و در عین حال متوجه رقابت روزافزون افراد این جامعه برای بهره‌وری هر چه بیشتر از کالاها و خدمات تولید شده. در این جامعه است. بنابراین جان راولز در واقع به دنبال حل این معضل اجتماعی است که چگونه «نزاع» طبیعی میان افراد برای بهره‌وری بیشتر از دستاوردهای تولیدی یک جامعه را با «عدالت» اجتماعی که متضمن رشد و بقای آن جامعه است، آشتی دهد. جان راولز با توجه به ضرورت «همکاری» و واقعیت «رقابت» در واقع به دنبال کلید برقراری «عدالت» اجتماعی است. در این نظریه، نقش دولت و دیگر نهادهای اجتماعی، توزیع عادلانه حقوق و مسئولیتهای شهروندان و نیز توزیع عادلانه کالاها و خدمات تولیدی دسته جمعی آنهاست. مهمترین تکیه‌گاه استدلالی جان راولز در این زمینه این است که انسانها مختار و معقولند و اعمال آنها ناشی از این اختیار و عقلانیت است.

بدین ترتیب جان راولز در پی حفظ اصل اساسی «عدالت» در شرایطی اجتماعی و اقتصادی است که نهادهای مغایر با این اصل جزء وجودی عملکرد یک جامعه است. براساس همین اصل است که جان راولز «عدالت» را بر مقوله «انصاف» استوار می‌کند و سپس به دنبال یافتن اصول بدیهی و غیرقابل تخطی آن می‌رود. در این تحقیق وی «خردگرایی» - «جامع مدنی» متشکله بعد از عصر روشنگری را مفروض می‌گیرد و کل مکتب «منفعت گرایی» را مورد پرسش قرار می‌دهد. قدم بعدی او تعریف و تثبیت نهادهای اجتماعی ضروری جهت برقراری و تداوم «عدالت» است. «آزادی منطبق بر انصاف» - یعنی نوعی از آزادی که همگان را در برمی‌گیرد و جزء وجودی جامعه و خصلتی جبلی برای افراد آن می‌شود - اولین



مقوله ای است که جان راولز به تبیین و تشریح آن می پردازد. قدم بعد پرداختن به مقوله حیاتی تأمین معیشت آدمیان در چنین جامعه ای است که بنا بر قول جان راولز باید در صدر اهداف اقتصاد سیاسی این جامعه قرار گیرد. تک تک افراد و آحاد این اجتماع باید به طور منصفانه از دستاوردهای تولیدی بهره مند شوند مگر آنکه بهره مندی غیر منصفانه، یعنی عدول از اصل قویم عدالت، اولاً برای همه افراد ممکن باشد و ثانیاً در جهت تضمین و ازدیاد بهره وریه های آتی باشد. مقوله اجتماعی دیگری که جان راولز پرداختن به آن را ضروری می داند وظایف و مسئولیتهای شهروندان در قبال اصل «عدالت» است که نزد وی طبیعتاً منجر به مقوله حیاتی «فرمان شکنی مدنی» می شود. معنای «فرمان شکنی مدنی» این است که شهروندان یک جامعه موظفند به صورتی صلح آمیز علیه قوانین غیر عادلانه طغیان کنند. **نظریه عدالت** را جان راولز مالا به بحثهای مجرد و متافیزیکی درباره «خیر» و «خرد» نیز می کشاند و سعی بر استوار کردن این نظریه بر این دو اصل دارد.

نظریه عدالت جان راولز را می توان طی سه مرحله زیر به نحو مشروحتر معرفی کرد: اول، بررسی مفروضات فلسفه اخلاق نظریه او؛ دوم، بررسی باورها و نهادهای اجتماعی و سیاسی ناشی از آن مفروضات فلسفی؛ و سوم، بررسی اصول و ضوابط مقاومتیهای اجتماعی در مقابل تخطی از مبانی «عدالت و انصاف». اول، مفروضات فلسفه اخلاق نظریه جان راولز. شاید مهمترین مفروضه فلسفی جان راولز در حیطه فلسفه اخلاق مقوله «استقلال رأی» شهروندان باشد. وی معتقد است:

اعتقادات اخلاقی هیچ کس محصول تحمیل جابرانه اصولی بلا شرط نیست... تصویر یک فرد نیز از مقوله عدالت محصول یک مکانیسم جبری روانی نیست که با ترسند و تمهید به وسیله اشخاص صاحب قدرت در شهروندان ایجاد شده باشد تا انقیاد بلا شرط آنها را به قوانینی که متضمن منافع صاحبان قدرت است تضمین کند. جریان تعلیم و تربیت نیز یک معلول ساده نیست که به قصد ایجاد عواطف اخلاقی مناسب با قدرتهای حاکم ایجاد شده باشد... به دنبال تفسیر کانت از عدالت به عنوان انصاف، ما نیز چنین قائلیم که با عمل بر اساس این اصول انسانها جملگی به استقلال رأی عمل می کنند. آنها بر اساس اصولی عمل می کنند که مورد تصدیق خود آنها خواهد بود.

مفهوم دیگری که مستقیماً به مقوله «استقلال رأی» جان راولز مربوط می شود استنباطی است که وی از «عمل خیر» دارد. «عمل خیر» را جان راولز چنین تعریف می کند:

عمل خیر را به عنوان عملی نیکوکارانه می توانیم عملی تعریف کنیم که در آزادی کامل مخیر به انجام دادن و یا انجام ندادن آن هستیم، به عبارت دیگر هیچ الزامی در انجام وظیفه و یا تکلیفی طبیعی ما را ملزم به انجام دادن و یا انجام ندادن آن نمی کند، حال آنکه این عمل به منظور تأمین خیر و برکت برای شخصی دیگر که همانا تأمین خواسته های منطقی اوست صورت گرفته است. در قدم بعدی، می توانیم عمل خیر را عملی تعریف کنیم که برای خیر دیگری صورت گرفته است. یک عمل نیکوکارانه موجبات خیر دیگری را فراهم می آورد و کار نیکو ناشی از نیت خیر برای دیگری است.

مفاهیم «استقلال رأی» و «عمل خیر» نزد جان راولز متضمن تمامیت اخلاقی انسانی است که به اصل «تساوی حقوق» قائل است و در واقع این اصل را جزء فطری و خصلت جبلی حضور طبیعی خود

در جهان تلقی می کند. «حداقل ظرفیت برای پذیرش مفهوم عدالت» به اعتقاد جان راولز متضمن پذیرش اصل تساوی حقوق همگان است.^۸ بدین ترتیب پذیرش این مفاهیم را جان راولز ملکه عزت نفس آدمی تلقی می کند. در زمره همین اصول حسنه است که جان راولز اصل «انصاف» را چنین تعریف می کند:

یک شخص موظف است، هنگامی که دو شرط زیر صورت تحقق یافته است، سهم خود را آن چنان که قوانین یک نهاد اجتماعی آن را تعریف کرده است انجام دهد:

اول آنکه آن نهاد اجتماعی نهادی مبتنی بر عدالت و انصاف باشد... و دوم آنکه شخص به طور آزادانه از منافع آن نهاد برخوردار بوده و یا از موقعیتهایی که آن نهاد فراهم آورده برای پیشبرد منافع خود بهره مند باشد.

این مقدمات اخلاقی جملگی به تعریف و استنباط جان راولز از مقوله «خیر» یا «خوبی» منجر می شود؛ مقوله ای که وی از آن استدراکی منطبق با حکم خرد ناب دارد و آن را بر اساس سه مفروضه زیر تعریف می کند:

۱) «الف» شیء خوبی است اگر واجد خصوصیتی باشد که منطقیاً وجود آنها در آن شیء مطلوب باشد. این منطقی ناشی از مصارفی است که بر آن شیء مترتب بوده و یا اعمالی که انجام آنها توسط آن شیء انتظار می رود.

۲) «الف» شیء خوبی برای شخص معینی است اگر واجد خصوصیتی باشد که این شخص با توجه به تواناییها و هدفهای زندگی اش باید منطقیاً خواهان حضور آن خصوصیات در آن شیء جهت منظوری که شخص از استفاده



آن شیء دارد باشد.

۳) بر فرض دوم تبصره‌ای اضافه می‌شود به این معنی که صرف نقشه زندگی این شخص، یا حداقل بخشی از آن نقشه زندگی که به این مورد مربوط می‌شود، مقرون به حکم خرد است.^{۱۱}

جان راولز همچنین معتقد است که عدول از اصل اساسی «عدالت» منجر به پیدایش احساس «تقصیر» در فرد می‌شود.^{۱۲} در مقابل، انسان معقول مختار مخیر مورد نظر جان راولز، انسانی است که اصول اخلاقی مورد نظر این نظریه پرداز لیبرالیسم ملکه وجودی او شده است، آگاهی کامل بر چگونگی به دست آوردن «سعادت» خود دارد.

انسان هنگامی خود را فرین سعادت می‌داند که در شرف انجام نقشه زندگی خود است. به عبارت مختصرتر، خیر و خوبی برآورده شدن نیت مقرون به خرد است. فرض ما بر آن است که هر انسانی برای زندگی خود دارای نقشه‌ای مقرون به خرد است. این نقشه همواره مشروط به شرایطی است که فرد در آن قرار می‌گیرد.^{۱۳}

برآورده شدن این «سعادت» بدون آنکه مبتنی بر ظلم در حق دیگران باشد در گرو جلی شدن خصایصی نظیر «احترام به خود» و یا «شرم» است که جان راولز به تبیین و تعریف آنها نیز می‌پردازد.^{۱۴}

دوم: باورها و نهادهای اجتماعی و سیاسی ناشی از این مفروضات فلسفی. فلسفه اخلاق مستتر در نظریه عدالت جان راولز با باورها و نهادهای اجتماعی و سیاسی خاصی متناسب است که اصول لیبرالیسم وی را به تدریج در مبانی فلسفه سیاسی وی دخیل می‌کند. اولین و مهمترین اصل این فلسفه سیاسی اعتقاد به «دمکراسی مبتنی بر یک قانون اساسی» است. در این دمکراسی حق قانونگذاری بانمایندگان منتخب مردم است که «برای مدت کوتاهی توسط آنها انتخاب می‌شوند و مالا به ایشان پاسخگو هستند».^{۱۵}

حکومت «رای اکثریت» چگونگی قانونگذاری را در این جامعه تعیین می‌کند. «حکومت قانون» جزء لاینفک و ضابطه حقانیت دولت منتخب شهروندان است. در این خصوص جان راولز تمامی بخش دوم کتاب نظریه عدالت را به نهادهای اجتماعی و سیاسی متضمن «عدالت» اختصاص می‌دهد. بر خورداری متساوی از آزادی اولین و مهمترین مقوله مورد توجه جان راولز است. تعریف ساده وی از «آزادی» توانایی اشخاص در انجام امری بدون ممانعت دیگران است.^{۱۶} اصل اصیل «عدالت» ایجاب می‌کند بر خورداری متساوی از «آزادی» مبتنی بر اصالت «آزادی وجدان» باشد. اصل بر خورداری متساوی از آزادی را جان راولز چنین تبیین می‌کند:

کافی است بدانیم اگر فقط بتوان به یک اصل قائل بود آن اصل به طور قطع آزادی متساوی است.

یک شخص به طور قطع ممکن است تصور کند دیگران نیز باید معتقد به اعتقادات او بوده و اصول بدیهی او را مسلم فرض کنند و اگر چنین نکنند در اشتباه بوده و از صراط رستگاری به بیراهه رفته‌اند. ولی درک وظایف مذهبی و اصول بدیهی فلسفی و اخلاقی نشان می‌دهد نمی‌توانیم متوقع باشیم که دیگران به بر خورداری فروتری از آزادی تن دهند.^{۱۷}

جان راولز سپس به پیگیری بازتابهای اجتماعی و سیاسی فلسفه اخلاقی خود در حوزه عملکرد اقتصادی می‌پردازد. وی رابطه بین «عدالت» و «کارایی اقتصادی» را چنین تبیین می‌کند:

هنگامی که اصول عدالت در یک جامعه به تثبیت رسیده باشد، اعتقاد به اصل «قرارداد اجتماعی» برخی محدودیت‌ها را بر مفهوم خیر (عمومی) مترتب می‌کند. این محدودیت‌ها ناشی از اولویت مقوله «عدالت» بر ضرورت

کارایی جامعه و نیز اولویت مقوله «آزادی» بر ضرورت منافع اجتماعی و اقتصادی است.^{۱۸}

سوم: اصول و ضوابط مقاومت‌های اجتماعی در مقابل تخطی از مبانی «عدالت و انصاف». اگر نظریه عدالت جان راولز را واجد دو فلسفه عملی «انصاف» و «سیاست» بدانیم، نتیجه منطقی آن تجویز باورها و نهادهایی است که به شهروندان امکان می‌دهد در مقابل متجاوزان به «عدالت و انصاف» مقاومت کنند. در اینجا شایان ذکر است که جان راولز به دو اصل «فرمان شکنی مدنی» و «عدم تمکین ناشی از ندای وجدان» اعتقاد راسخ دارد و بخش عمده‌ای از نظریه عدالت خود را به بحث درباره این دو مقوله اساسی اختصاص می‌دهد. باید یادآوری کنیم که او «فرمان شکنی مدنی» و «عدم تمکین ناشی از ندای وجدان» را محدود به جوامعی می‌داند که «علی‌الاصول» بر اساس «عدالت و انصاف» بنا شده و معتقد به اصول دمکراتیک باشند.

جان راولز نظریه «فرمان شکنی مدنی» خود را چنین تعریف می‌کند: نظریه اساسی فرمان شکنی مدنی واجد سه بخش است. اول، این نوع مقاومت را تعریف کرده و وجه مشخصه آن را از انواع دیگر مقاومت سیاسی در یک رژیم دمکراتیک به دست می‌دهد. این قبیل فرمان شکنی‌های مدنی طیف وسیعی را تشکیل می‌دهند. از تظاهرات قانونی و نافرمانی از قانون گرفته تا اعمال خشونت آمیز و مقاومت‌های دسته جمعی. نظریه فرمان شکنی مدنی جایگاه مخصوص فرمان شکنی مدنی را در طیف این امکانات مشخص می‌کند. دوم، زمینه‌های فرمان شکنی‌های مدنی و نیز شرایطی را تبیین می‌کند که تحت آنها چنین اعمالی در رژیم‌های بالئسبه دمکراتیک موجه است. و بالاخره سوم، این نظریه باید مبین نقش فرمان شکنی مدنی در یک سیستم قانون اساسی و موجه بودن این نوع اعتراض در یک جامعه آزاد باشد.^{۱۹}

جان راولز بین «فرمان شکنی مدنی» و «عدم تمکین ناشی از ندای وجدان» تمایز قائل است. وی نوع دوم مقاومت و اعتراض را در مقابل اعمال جابرانه و منافی عدالت در یک جامعه دمکراتیک چنین تعریف می‌کند:

عدم تمکین ناشی از ندای وجدان عبارت است از سرباز زدن از یک فرمان بالئسبه مستقیم قانونی یا دستور اداری. ما این حرکت را «عدم تمکین» می‌نامیم از آن رو که دستور مستقیم به مصادد شده است و با در نظر گرفتن شرایط موجود تمکین او یا عدم تمکین او اما مورد توجه مقامات قرار خواهد گرفت. نمونه‌های بارز این نوع اعتراض عدم فرمانبرداری مسیحیان اولیه در اجرای فریض واجب در یک جامعه سیاسی قائل به بت پرستی است و یا عدم تمکین پیروان فرقه «شاهدان یهوه» به ادای احترام به پرچم آمریکا. نمونه‌های دیگر عبارت است از سرباز زدن انسانهای صلح جو از بندمت اجباری در نیروهای نظامی و یا سربازی که از اجرای فرمانی که به اعتقاد او منافی با قوانین اخلاقی حاکم بر جنگ است خورداری می‌کند، و یا همچنان که در مورد «لهنری دیویدا تورو» مشاهده می‌کنیم، پرداخت نکردن مالیات بر اساس این اعتقاد که پرداختن مالیات وی را شریک جرم در ارتکاب ظلمی در حق دیگران می‌کند. در این مورد عمل شخص ادر عدم تمکین مورد توجه مستقیم مقامات مفروض می‌شود، حتی اگر شخص مایل باشد این عدم تمکین در مواردی از دید مقامات پنهان بماند. در مواردی که عدم تمکین رومی توان مخفی نگاه داشت می‌توان از آن با نام «طغرفه رفتن از سر ندای وجدان» یاد کرد و نه «عدم تمکین ناشی از ندای وجدان». نادیده انگاشتن مخفیانه قوانین برده داری از جمله موارد طغرفه رفتن از قانون ناشی از ندای وجدان است.^{۲۰}

بدین ترتیب راولز طی سه مرحله منسجم و مربوط به هم، در پی تثبیت حقانیت وجودی یک انسان است که از نظر وی صاحب حقوق حقه و غیر قابل تجاوزی است که مبتنی بر «عدالت» بوده و حتی تصور

بهبود جامعه به طور کلی نمی تواند آن حقوق را زیر پاگذارد.

در یک جامعه قرین عدالت حقوق حقه افراد وجه معامله هیچ گونه ملاحظه سیاسی و یا مصلحت اجتماعی قرار نمی گیرد. کتاب نظریه عدالت جان راولز نماینده سعی بلیغی است که این فیلسوف جهت تثبیت و تبیین این مقولات کرده است. وی اعتقاد به عدالت و انصاف را ملکه ذهنی انسان می داند که احتیاج چندانی به توجیه و تعلیل ندارد.

جان راولز، بین دو قطب «عدالت به مثابه انصاف» و «توجیه فرمان شکنی مدنی»، واضح نظریه ای در باب انسان مدنی است. وی انسان مدنی را موجودی می داند که عالماً و عامداً وارد قراردادی اجتماعی می شود تا از فواید عدیده آن بهره مند شده و نیز در بهبود و رفاه آن نقش اساسی داشته باشد. انسانهای آزاد و مختار و معقول هنگامی که در شرایط تساوی حقوق قرار گیرند با عقد قرارداد اجتماعی سعی بر تضمین سعادت همگی دارند. در این خصوص یکی از اساسی ترین مفروضات جان راولز مقوله «حجاب غفلت» است.^{۲۰} منظور او از این اصطلاح پرداختن انسانهای معقول و مختار و آزاد به چگونگی قرارداد اجتماعی عرفی مابینشان بدون توجه به منافع و مضاری است که متوجه شخص خود آنها می شود. در شرایط مفروض جان راولز هیچ کس بر چگونگی موضع اجتماعی خود و بهره وری یا عدم بهره وری فردی خویش هنگام تدوین قرارداد اجتماعی مبتنی بر عدالت آگاهی کامل ندارد. هدف جان راولز از این فرض این است که مقولات مفروض بر «عدالت» جملگی بر استنباطی از این اصل مبتنی باشد که صرفاً از نظر نظام و روش تدوین قرین عدالت است و منافع مادی افراد چشم خرد ایشان را کور نمی کند.

۳

نظریه عدالت جان راولز مبتنی بر فرض اساسی یک جامعه - به اصطلاح او - «موزون و متعادل» است.^{۲۱} جامعه ای استوار بر مفاهیم اخلاقی منسجم و مکمل یکدیگر و نیز تقریباً هم رأی در اصول اعتقادی و رفتاری. نظریه راولز در فرضیات «اروپا - مرکزی» عصر روشنگری ریشه دارد. سه متفکر اصلی مورد استناد و توجه جان راولز یعنی لاک، روسو و کانت، در بطن عصر روشنگری و در رأس پروژه مدرنیته واضعان اصلی خاستگاههای نظری این پروژه بوده اند. رساله دوم پیرامون حکومت مدنی جان لاک منتشر شده در سال ۱۶۹۰ میلادی، قرارداد اجتماعی روسو منتشر شده در سال ۱۷۶۲ و بالاخره پایه های متأخر یک اخلاق کانت منتشر شده در سال ۱۷۸۵، در چارچوب پروژه مدرنیته کتابهایی بسیار مهمند و سرچشمه های اصلی افکار راولز به شمار می آیند. لاک، روسو و کانت واضعان اولیه نظریه لیبرالیسم سیاسی هستند. یکی از خصلتهای اساسی فلسفه های عصر روشنگری و آراء عقاید مبتنی بر آنها ادعای جهانشمولی است. این فلسفه ها معمولاً فراموش می کنند که در زمان و مکان بخصوصی از تاریخ و جغرافیای جهان تدوین شده اند، یعنی موضع تاریخی خود را به طاق نسیان می سپرند. جهانی اروپا - مرکز از بطن فکر و عمل عصر روشنگری بیرون می آید که تمامی افکار مترقی و متعالی ناشی از آن در واقع در انحصار انسان اروپایی است. به زعم برجسته ترین نظریه پردازان این عصر نظیر هگل و کانت انسان اروپایی فرم تکامل یافته، شکل بالغ و

نوع برتر موجوداتی است که در تمدنها و فرهنگهای بدوی تر به نمونه های کودکانه آن برمی خوریم. ولی کل این پدیده اروپا - مرکزی بافته در زمینه معرفت شناختی آن محصول یک اتفاق تاریخی منحصر به فرد بوده است؛ اتفاقی که سه لایه تودرتوی آن را در انقلاب سرمایه، شروع پروژه مدرنیته و گسترده شدن عصر روشنگری باید جست و جو کرد. سقوط نظام فئودالی، ورشکستگی اسکولاستیسم مسیحی، بی اعتباری و انهدام توأمان دو طبقه اشراف و روحانیان، که ارگان های اجتماعی - سیاسی اعتبار و بهره وری از اسکولاستیسم فئودالی بودند، پهنشدت تاریخ را جولانگاه طبقه انقلابی و پیشرو جدیدی کرده بود که پهنای زمین را میدان یکه تازیهای سرمایه می خواست و درازنای تاریخ را صحرای پرورش آرا و عقایدی که همگی منجر به حقانیت تاریخی این طبقه می شد. دامنه های گسترده پروژه مدرنیته در اقصی نقاط استعمارزده کره خاکی امری اتفاقی و زایدی غیر قابل توجه در رشد و نمو افکار عصر روشنگری و فلسفه لیبرالیسم نبود. تک تک نویسندگان و متفکران و فلاسفه عصر روشنگری تقریباً بدون استثنا، درباره فرهنگها و مدنیت های غیراروپایی آرای تبعیض نژادی داشتند. هگل ایرانیان و هندیان و چینیان را معرف طفولیت عقب مانده بشر می دانست. کانت به صراحت آفریقاییان را فاقد هرگونه توانایی در ساختن و پرداختن مدنیت می دانست و شاگرد خود هر دو را شدیداً شماتت می کرد که در سعی خود بر نوعی تاریخ نگاری جهانشمول به آسیا و آفریقا اعتنا کرده است.^{۲۲} متفکران لیبرال انگلیسی که در نژادپرستی و اعتقاد راسخ به بلاهت ماهوی اقوام آسیایی و آفریقایی بی نظیرند.^{۲۳}

مادام که مردمان مستعمره در حوزه های استعماری باقی بودند و تحت قیمومت حکومت های مستعمره به نیروی کار و مواد اولیه تبدیل می شدند متفکران و فلاسفه عصر روشنگری و وارثان معاصر آنها همچنان به ساختن و پرداختن نظریه های خود مشغول بودند و در عین اروپا - مرکزی این آرا کوچکترین وقعی به بازتابهای جهانی انقلاب سرمایه و عصر روشنگری و مکاتب فلسفه سیاسی لیبرالیسم نمی گذاشتند. ولی به تدریج تغییرات دامنه داری در آمار دموگرافیک دنیا به دلیل مهاجرت توأمان سرمایه و کار به وجود آمده و نیز طی چند دهه اخیر تحقیقات دامنه داری در استیضاح پروژه مدرنیته در دنیا صورت گرفته که جان راولز را متوجه سقوط فرضیه «جامعه موزون و استوار» و نظریه «عدالت به مثابه انصاف» مبتنی بر این فرضیه کرده است. در ماه آوریل سال ۱۹۸۰ میلادی یعنی قریب ده سال بعد از ^{۲۴} خپاب و انتشار کتاب نظریه عدالت، جان راولز به دانشگاه کلمبیا کوز شهر نیویورک آمد و طی سه سخنرانی پی دز پی شروع به تجدیدنظر در برخی آرا و عقاید اولیه خود کرد. این سه سخنرانی به صورت مسوظتری در ماه سپتامبر همان سال در مجله فلسفه چاپ امریکا منتشر شد و در تحریر نهایی فصول اولیه کتابی را تشکیل داد که جان راولز با عنوان لیبرالیسم سیاسی در سال ۱۹۹۳ میلادی منتشر کرد.^{۲۵} در کتاب اخیر، شاهد تجدیدنظر کامل جان راولز در آرای اولیه اش درباره مقوله «عدالت به مثابه انصاف» هستیم.

در کتاب لیبرالیسم سیاسی، جان راولز همچنان می کوشد حقانیت و اصالت مقوله «عدالت» در کارکرد یک جامعه مبتنی بر فلسفه سیاسی



در محدوده‌های انگلیسی و فرانسوی و آلمانی آن، که مقدمه فلسفی افکار خود جان راولز است، ستونهای استوار و عریض و طویل در فلسفه سیاسی پروژه مدرنیته بوده‌اند. ولی همان طوری که جان راولز در مقدمه کتاب **لیبرالیسم میاسی** می‌گوید، توانسته است در نظریه عدالت خود پایگاههای فلسفی «قرارداد اجتماعی» را از طریق مقوله «عدالت به مثابه مساوات» به سطوح متافیزیکی و تجربیدی بالاتری برسد و در فلسفه سیاسی انسجام منطقی بیشتری به مکتب لیبرالیسم بدهد. فرق اساسی لیبرالیسم سیاسی با نظریه عدالت در این است که بعد از بیست سال تعمق در اصول نظریات خود، جان راولز به این نتیجه رسیده است که دو مقوله توأمان فلسفه سیاسی و فلسفه اخلاق که در کتاب **نظریه عدالت** همجوار و همسان استفاده شده بود، اکنون در کتاب **لیبرالیسم سیاسی** کاملاً تفکیک شود و اصلی را که در حیطه اعتباری فلسفه سیاسی به توافق رسیده، دیگر به حوزه مستقل فلسفه اخلاق نمی‌توان و نباید گسترش و تعمیم داد. جان راولز بعد از بیست سال به خوبی وقوف یافته است که اصل «توازن و ثبات اجتماعی» به عنوان رکن اساسی مقوله «عدالت»، دیگر محلی از اعتبار نمی‌تواند داشت و در نتیجه او باید به استنباطی از «لیبرالیسم» و «عدالت» می‌رسید که دیگر ثبات و توازن و استواری و همگونی اخلاقی یک جامعه لیبرال را فرضی اساسی قلمداد نمی‌کرد. بنابه قول خود جان راولز:

مسئله اساسی مورد نظر من ایده غیر واقع‌بینانه جامعه کاملاً استوار و باثبات است آن چنان که در کتاب **نظریه عدالت** آمده است. یک جنبه اساسی جامعه‌ای که آن را «باثبات» می‌توان تلقی کرد به مقوله «عدالت به مثابه مساوات» مربوط می‌شود این است که همگی شهروندان آن این اصل را بر اساس آنچه می‌توان یک اصل فلسفی جهانشمول نامید مسلم فرض کنند.^{۳۶}

اما اکنون جان راولز معترف است که دیگر نمی‌توان جوامع دموکراتیک معاصر را جوامعی باثبات و موزون و استوار و منطبق

لیبرالیسم را حفظ کند، ولی دیگر قائل به مقوله «جامعه موزون و استوار» و یا تعادل و همگونی اصول بدیهی اخلاق جامعه نیست. وی در این کتاب به صراحت متوجه «چندوجهی» بودن «یا پلورالیسم» افراد و نهادها و البته اصول بدیهی اخلاقی موجود در یک جامعه می‌شود. جامعه جدید مورد نظر جان راولز دیگر در اصول بدیهی اخلاق خود متحدالشکل نیست و بنابراین در این جامعه مقوله عدالت دیگر مفهومی اخلاقی یعنی مبتنی بر نظامی منسجم و واحد از مفردات فلسفی و ترکیب متافیزیکی نبوده بلکه ابعادی کاملاً سیاسی می‌یابد که نتیجه برخورد آرا و عقاید مختلف و نیز تنازع عقیدتی بین آحاد اجتماعی است. به همین دلیل است که راولز لیبرالیسم را که در کتاب **نظریه عدالت** مقوله‌ای مبتنی بر فلسفه اخلاق صدر عصر روشنگری بود، اکنون در آستانه قرن بیست و یکم میلادی به لیبرالیسم سیاسی محدود می‌کند تا به واقعیات جهان نزدیکتر شود.

اما توجیه و تفسیر مجدد جان راولز از نظریه «عدالت به مثابه انصاف» در مقدمه کتاب **لیبرالیسم میاسی** منشأ خطای اصلی او در کل یافت این نظریه است. او می‌گوید که مکتب «اصالت منفعت» مکتب غالب در فلسفه اخلاق کشورهای انگلیسی زبان بوده است. وی با اشاره به افکار دیوید هیوم (متوفی ۱۷۷۶) و آدام اسمیت (متوفی ۱۷۹۰)، دو تن از واضعان اولیه این مکتب، نوعی مرجعیت مطلقه برای آرای آنان قائل می‌شود. حال آنکه لیبرالیسم انگلیسی جان لاک سابقه و دامنه بسیار وسیعی در تاریخ تفکر عصر روشنگری دارد تا جایی که حتی بر افکار روسو و کانت نیز تأثیر گذاشته است. علاوه بر این مکتب اصالت منفعت انگلیسی برخی مفروضات اساسی لیبرالیسم را به طور اعم فقط به نتایج منطقی خود می‌برد و چندان تفاوتی ماهوی با آن مکتب ندارد. نویسنده معروفترین کتاب در مکتب اصالت منفعت یعنی جان استیوارت میل در ضمن نویسنده یکی از متون پایه در مکتب لیبرالیسم یعنی در باب آزادی هم هست.^{۳۷} هر دو این مکاتب، دریافتی عملکردی یا فونکسیونل از جامعه دارند، نه دریافتی دیالکتیکی. فرق آنها در باز گذاشتن دست سرمایه و یا کنترل نسبی آن است. اصل و پایه اساسی در واقع آن است که آدام اسمیت در کتاب **ثروت ملتها** که اولین بار در سال ۱۷۷۶ منتشر شد گفت: «لسه فر، لسه پاشه» (بگذار بشود، بگذار بگذرد). تفاوتی که جان راولز با وضوح بسیار میان مکتب لیبرالیسم و مکتب اصالت منفعت می‌بیند، در واقع سعی متفکران اجتماعی عصر روشنگری در یافتن موازنه‌ای بین عملکرد خودسرانه سرمایه و کنترل بازتابهای مخرب آن برای حفظ و بقای جامعه به طور کلی است. حکم مجرد سرمایه جای حکم مطلق اشرافیت و روحانیت را گرفته بود و آرای فلاسفه صدر عصر روشنگری، و تداوم آنها در عقاید جان راولز، متوجه تعدیل بازتابهای مخرب این حکم در کل یافت جامعه است.

ریشه‌های لیبرالیسم اخلاقی و سیاسی جان راولز خیلی عمیقتر از آنچه او مصر است در افکار لاک، روسو، کانت و حتی هگل حضور دارد. اینچنین نیست که در مقابل مکتب اصالت منفعت جان استیوارت میل و دیگران آن چنان که جان راولز مدعی است، فقط نوعی راسیونالیسم خلق الساعه داشته‌ایم. افکار لیبرالیسم کلاسیک لاک، روسو و کانت به عنوان سه نماینده برجسته عصر روشنگری



مردن بوده و نتیجه اش گرایش غیر قابل کنترلی است که به تفکرات تجریدی و کلی باقیهای بی دلیل و منطقی دارد. این خصصت طبقه محصول انقلاب سرمایه در واقع ترجمان نظری منطقی خلل ناپذیر خود سرمایه است که کوه یخ هر فرهنگ و سنتی در مقابل آتش توفنده آن آب می شود. ولی مادام که بهره مندان از پروژه مدرنیته در جهان پیرامون خود فعال مایشاء بوده و مراکز قدرت سرمایه را از دخول و حضور نیروهای کار مستعمرات حفظ می کردند طبیعتاً حدود و ثغور عملکرد استعماری سرمایه در اقصی نقاط عالم محفوظ و مسدود بود و متفکرانی نظیر جان راولز می توانستند قائل به مقوله ای به نام جامعه باثبات و استوار مبتنی بر اخلاقیات واحد باشند. ولی با گذشت بیش از دو قرن بیداد منطقی خلل ناپذیر سرمایه که دامنه های استعمار داخلی و خارجی آن به چهار گوشه عالم و نه توی مشاعر آدمیان نفوذ کرد و مهاجرت عظیم نیروهای سرمایه و کار، دیگر از سیاه آفریقایی تا زرد آسیایی و هر رنگ و شکل و مذهب و عقیده ای در این میان راهی مراکز قدرت سرمایه شد به نحوی که آمار دموگرافیک امروز دنیا به طور اعم و امریکای شمالی و اروپای غربی به طور اخص حاکی از حضور ملتتها، فرهنگها و آرا و عقاید متضاد و متفاوتی است که فرض یک جامعه باثبات و استوار متکی بر اخلاقیات همگون رایکسره باطل می کند. بارشد منطقی، و نیز منطقی رشد سرمایه و گسترش پدیده ای که امروز از آن با عنوان «جهانی شدن سرمایه»^{۱۸} نام می برند، بافت دموگرافیک جوامع به حرکت سریع در می آید، مهاجرتهای جمعی سرمایه و کار به نحو تصاعدی افزایش می یابد و در نتیجه صاحبان آرای فلسفی و سیاسی رایه فکر می اندازد که دیگر تصور یک جامعه لیبرال نمی تواند بر فرض یکنواختی و همگونی فکری و فرهنگی جوامع مترتب باشد. امروز بعد از قریب نیم قرن نقد کشف از پروژه مدرنیته، به وضوح شکل گیری اسطوره یکنواختی و یکپارچگی فرهنگی ملتتها را در بطن عصر روشنگری می دانیم و می بینیم. ملی شدن و مرکزی شدن و یکپارچه شدن فرهنگها و ملل و نحل متعدد و متنوع جهان امری بسیار جدید است و تاریخ آن به بیش از دو بیست سال و خاصتگاههای عقیدتی آن به پیش از صدر عصر روشنگری نمی رود. اکثر قریب به اتفاق عهد و اعصار

بر همگونی آرا و افکار اخلاقی مشابه دانست. باز به قول خود جان راولز:

مسأله عمده این است که یک جامعه دمکراتیک جدید نه فقط با یک نوع پلورالیسم همه شمول مذهبی، فلسفی و اخلاقی بلکه با پلورالیسم عقاید همه شمول منطقی ولی ناهمگون نیز مشخص می شود. هیچ یک از این عقاید همه شمول مورد تأیید همگی شهروندان یک جامعه نیست. حتی نمی توان متوقع بود که در آینده نزدیک قابل پیش بینی یکی از این عقاید همه شمول مورد تأیید همگی یا حتی اکثر قریب به اتفاق شهروندان قرار گیرد.^{۱۷}

از پس تشخیص این واقعیت جان راولز تغییری اساسی در تعبیر خود از لیبرالیسم می دهد و به این نتیجه می رسد:

لیبرالیسم سیاسی بر این فرض استوار است که جهت نائل شدن به اهداف سیاسی پلورالیسم عقاید همه شمول منطقی ولی متضاد محصول طبیعی عملکرد خود انسان بوده و در چارچوب نهاد های آزاد یک رژیم دمکراتیک غیر قابل اجتناب است.^{۱۸}

نتیجه اینکه جان راولز اکنون معتقد است فرض یک جامعه باثبات و استوار تک فرهنگی که وی در کتاب **نظریه عدالت** قائل به آن بود و آن را شرط اساسی تضمین عدالت اجتماعی قلمداد کرده بود، دیگر به نظر او واقع بینانه نمی آید. جان راولز با مانوری منطقی و انتقال محور استدلالی خود از فلسفه اخلاق به فلسفه سیاسی، اکنون کشف و شهود عقاید همه شمول منطقی ولی متضاد را ماحصل منطقی ذات وجودی «لیبرالیسم» و «عدالت اجتماعی» می بیند.

۴

اما آنچه جان راولز را عملاً مجبور به اعمال تغییرات اساسی در نظریه عدالت به مثابه انصاف و به طور کلی ماهیت لیبرالیسم خود کرده است، عملکرد منطقی ماهوی لیبرالیسم نیست بلکه ریشه در تغییرات اساسی دموگرافیک در جهان به طور اعم و در دنیای پیرامون خود فیلسوف نظریه پرداز، در امریکا، به طور اخص دارد. جان راولز اصل را حفظ مرجعیت نظریه خود و فرغ را تغییراتی بنیانی قرار می دهد که به زعم او متضمن برخی اصلاحات موضعی در اصل نظریه است. ولی صرف اجبار او به بازنگری اساسی **نظریه عدالت** بدین دلیل است که اصل حرف او در **نظریه عدالت** مبتنی بر تصویری است محدود و اروپا-مرکز و در نتیجه ناقص از ماهیت و عملکرد جوامع معاصر در چارچوب پروژه جهانشمول مدرنیته. جان راولز همچون دیگر نظریه پردازان اروپا-مرکز محصول عصر روشنگری، امریکای شمالی (محل اقامت خود) و اروپای غربی (مهد عهد روشنگری و مسقط الرأس پروژه مدرنیته) را مرکز نقل عالم و آدم تصور کرده است و عقیده اولیه اش درباره جامعه باثبات و استوار در واقع ناشی از تصور باطل همگون شمردن اساس اخلاقی جوامع اروپای غربی و نیز امریکای شمالی بوده است. تشویشهای جهانشمولی طبقه جدید محصول انقلاب سرمایه که ارتباط اشرافی و روحانی خود را با قرون وسطی و نظام فئودالی در جریان عصر روشنگری از دست داده بودند در واقع نوعی مسیحیت بازسازی شده در عصر روشنگری را مفروضه نامحسوس تصور باطل اشتراک جوامع مدرن در نوعی اخلاقیات ثابت و استوار قرار داده اند. یکی از غریبترین خصصت های نظری این طبقه جدید بحران هویت آن است که ناشی از بی ریشگی آن در جهان پیش -



9. Ibid. P.111-112.
اصلاح جان راولز برای انصاف لفظ fairness است.
10. Ibid. P.399.
اصطلاح جان راولز برای خیر لفظ good است.
11. Ibid. P.474.
اصطلاح جان راولز برای نقصیر لفظ guilt است.
12. Ibid. P.93.
اصطلاح جان راولز برای سعادت لفظ happiness است.
13. Ibid. P.440-446.
اصطلاح جان راولز برای دموکراسی مبتنی بر قانون اساسی لفظ constitutional democracy است.
14. Ibid. P.222.
اصطلاح جان راولز برای فرمان‌شکنی مدنی لفظ civil disobedience و برای عدم تمکین ناشی از ندای وجدان لفظ conscientious refusal است.
15. Ibid. P.202.
16. Ibid. P.208.
17. Ibid. P.261.
18. Ibid. P.363-364.
اصطلاح جان راولز برای فرمان‌شکنی مدنی لفظ civil disobedience و برای عدم تمکین ناشی از ندای وجدان لفظ conscientious refusal است.
19. Ibid. P.368-369.
20. Ibid. P.136-137.
اصطلاح جان راولز برای حجاب غفلت لفظ veil of ignorance است.
۲۱. تعریف جان راولز از یک جامعه متعادل و موزون چنین است: «جامعه‌ای متعادل است که نه تنها به نحوی طرح‌ریزی شده که خیر و صلاح تک‌تک افراد جامعه آن را تضمین کند بلکه با تعبیری عمومی از عدالت نیز عملاً به نظم درآمده باشد.» رجوع کنید به:
John Rawls, *A Theory of Justice*, P.4-5.
- اصطلاح جان راولز برای جامعه موزون و متعادل لفظ well-ordered society است.
۲۲. برای اطلاع بیشتر از افکار نژادپرستانه زعمای فلاسفه عصر روشنگری رجوع کنید به کتاب زیر:
Emmanuel Chukwudi Eze, (Ed), *Race and the Enlightenment*, A Reader Oxford: Blackwell Publishers, 1997.
۲۳. برای اطلاع بیشتر درباره ارتباط بین لیبرالیسم انگلیسی و امپراتوری بریتانیا مراجعه کنید به کتاب زیر:
Uday Singh Mehta, *Liberalism and Empire: A Study in Nineteenth Century British Liberal Thought*, Chicago: Chicago University Press, 1999.
۲۴. برای مطالعه اصل این کتاب رجوع کنید به:
John Rawls, *Political Liberalism*, New York: Columbia University Press, 1993.
۲۵. رجوع کنید به:
John Stuart Mill, *On Liberty*, Indianapolis, Indiana: Hackett Publishing Company, 1978.
26. John Rawls, *political liberalism*, P.xvi.
27. Ibid. P.xvi.
28. John Rawls, *Political Liberalism*, P.xvi.
۲۹. برای اطلاع از آخرین بحث‌های انتقادی پیرامون مقوله جهانی شدن سرمایه با Globalization of Capital رجوع کنید به این کتاب:
Saskia Sassau, *Globalization and Its Discontent*, New York: The New Press, 1998.

مکتوب جهان حاکی از اغتشاش شکوهمند و تنوع و تکثر پربرکت فرهنگهاست. در مقطع مشخصی از منطق رشد سرمایه فرهنگهای ملی شکل گرفت و اکنون در مقطع پیشرفته‌تری از منطق همان سرمایه، مقوله فرهنگهای ملی چیزی جز یک اسطوره دلنشین نیست. وقوف تلویخی بر همین واقعیت است که نظریه پردازانی نظیر جان راولز را بر آن می‌دارد که دیگر تصور ایجاد یک جامعه لیبرال نمی‌تواند بر فرض یکنواختی و همگونی فرهنگی و اخلاقی جوامع تعلیق به محال شود. بنابراین اگر هنوز فرض بر حفظ اصل اصیل عدالت اجتماعی است، باید اعتبار این مقوله را از بطن یک فلسفه اخلاق تجریدی اروپا - مرکز محدود و مستقل از بافت تاریخ جدا کرد و به صحنه پرتشویش حیات سیاسی منتقل کرد. این است دلیل تجدیدنظر جان راولز در نظریه عدالت که به دلیل تداوم حضور مستمر او در استنباطی اروپا - مرکز از جهان از درک آن عاجز بوده و همچنان قائل به رشد طبیعی منطق ماهوی لیبرالیسم عهد روشنگری است.

یادداشتها

۱. برای مطالعه اصل این کتاب رجوع کنید به:
John Rawls, *A Theory of Justice*, Cambridge, MA: Harvard University Press, 1971.
۲. یکی از مهمترین نقدهای نوشته شده بر کتاب جان راولز این کتاب است:
Rex Martin, *Rawls and Rights*, Lawrence: University of Kansas Press, 1985.
۳. کتاب زیر جامعترین تجدیدنظر جان راولز درباره مقوله عدالت در فلسفه لیبرالیسم اوست:
John Rawls, *Political Liberalism*, New York: Columbia University Press, 1993.
۴. معروفترین کتاب در مکتب منفعت باوران کتاب جان استوارت میل است:
John Stuart Mill, *Utilitarianism*, Oxford: Oxford University Press, 1998.
- برای بحث جامعتری درباره این مکتب به کتاب زیر نیز می‌توانید مراجعه کنید:
Ernest Albee, *A History of English Utilitarianism*, London: Sonnenschein, 1902.
۵. مهمترین نظریه‌پرداز مقوله فرمان‌شکنی مدنی (Civil Disobedience) هنری دیوید تورو (Henry David Thoreau) (متوفی ۱۸۶۲) است که مقاله «Civil Disobedience» او اولین بار در سال ۱۸۴۸ چاپ شد و تأثیر عظیم و ماندگاری در نهضت‌های آزادی‌بخش جهان داشت. مهاتما گاندی در هند، مارتین لوتر کینگ در آمریکا و نیز نلسون ماندلا در آفریقای جنوبی تحت تأثیر افکار تورو بودند. برای مطالعه اصل مقاله تورو و بحث‌های پیرامون آن رجوع کنید به این کتاب:
H.A. Bedau (ed), *Civil Disobedience*, New York: Pegasus, 1969.
6. John Rawls, *A Theory of Justice*, P.515.
اصطلاح جان راولز برای استقلال رأی لفظ autonomy است.
7. Ibid. P.438.
اصطلاح جان راولز برای عمل خیر لفظ benevolence است.
8. Ibid. P.510.
اصطلاح جان راولز برای تساوی حقوق لفظ equal rights است.